

ابعاد اجتماعی - تاریخی جنبش باسماچی



نوشته: مرات چالیشکان

ترجمه: محمد قجقی*



یادداشت

این مقاله سومین مقاله‌ایست که آقای محمد قجقی به منظور شناخت اولیه و ورود به بحث «جنبش باسماچی» ترجمه کرده است. مقاله‌ی نخست تحت عنوان «جنبش مقاومت ملی باسماچی در ترکمنستان و جنیدخان، ارزیابی جنبش باسماچی در ترکمنستان ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۴» نوشته‌ی قربان‌گلدی قوتلی‌یف، که در شماره‌ی ۷۱ فصلنامه‌ی مختوم‌قلی فراغی منتشر شده و مقاله‌ی دوم با عنوان «باسماچی، جنبش آزادی ملی ترکستان ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۰» نوشته‌ی حسن بولنت آق‌سوی، که در فصلنامه‌ی تاریخ‌وپژوهش به چاپ رسیده است. آن‌چه در ادامه می‌آید، درواقع مطالب ارزنده‌ایست که برای شناخت بیشتر جنبش مذکور و شخصیت‌ها و روحیات افراد و بعضاً اغراض و اهداف ایشان، مفید خواهد بود.

*نویسنده و مترجم
تاریخ و ادبیات ترکمن

مقدمه

آسیای مرکزی، به خاطر جنبش‌ها، تاریخ و سنت‌هایش، جغرافیای بسیار جالبی است. به‌رغم داشتن امپراتوری‌های فوق‌العاده، منطقه منزوی شده و در معرض تهدیدات خارجی قرار گرفت. فروپاشی و تجزیه‌ی امپراتوری تیموری و گسترش طلبی روسیه، آسیای مرکزی را به صورت جامعه‌ای آسیب‌پذیر، عقب‌مانده و بسته درآورد. از لحاظ تاریخی، تصرف قازان در سال ۱۵۵۲ راه را برای اشغال سرتاسر ترکستان آماده ساخت. بیشترین و بزرگترین مناطق در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م تصرف شدند. قشون تزاری، تاشکند را در سال ۱۸۶۵ فتح کرد و خان‌نشین کوکند (خوقند) را مضمحل نمود. امیرنشین‌های بخارا و خیوه، تحت‌الحمایه‌ی روسیه شدند و در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۶۵ تا ۱۸۸۸ آن‌ها یوغ حاکمیت بیگانه را بر گردن آویختند. در همین حین، چینی‌ها نیز، ترکستان شرقی را به تصرف درآوردند و سرتاسر آسیای مرکزی، تحت حاکمیت بیگانگان درآمد.

هدف جنبش باسماچی درواقع کسب حق حاکمیت خود بر سرزمین و سرنوشتش بود. آسیای مرکزی در دوره‌ی حاکمیت تزارها، با شورش‌های متعددی روبه‌رو بود، اما جنبش باسماچی، به خاطر مضمون و تأثیرش، اهمیت دارد. این جنبش در دهه‌ی ۱۹۸۰، توجه پژوهشگران را - البته با تعابیر و تفاسیر متفاوت - به خود جلب نمود. دلیل این که جنبش باسماچی اهمیت پیدا کرد، آن بود که، جنبش مظهر و نماد بزرگترین اقدام جمعی در آسیای مرکزی بود. در این مقاله ریشه‌های اجتماعی - تاریخی قیام باسماچی، با تأکید بر رویدادها و مبتنی بر وقایع‌نگاری (کرونولوژی) ارائه خواهد شد. در اولین بخش، ویژگی‌های باسماچیان و مناطق آن‌ها و اقدامات اولیه‌ی ایشان، مورد بحث قرار خواهد گرفت. مقاله سعی دارد، تحلیل کند که چگونه گروه‌های پراکنده‌ی باسماچی به یک جنبش «پان» در مبارزه‌ی آسیای مرکزی تبدیل گشت. در بخش دوم تأثیر اقدامات «انور پاشا» و «احمدزکی ولیدی توغان»، مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر آن، سیاست‌های شوروی (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی) مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. در بخش سوم، آخرین چهره‌ها و شخصیت‌های برجسته‌ی جنبش باسماچی و اقداماتشان، با تأکید بر احساسات رشدیابنده‌ی ضدشوروی - در نتیجه‌ی سیاست‌های بلشوک‌ها - مورد توجه قرار گرفته است. در بخش نتیجه، پیامدها و میراث جنگ و علت شکست جنبش را با نظرداشتن حوادث مذکور در بخش‌های قبلی، خواهیم آزمود.

باسماچی از نظر لغت به معنای «مهاجم» است. ریشه‌ی لغت از فعل ترکی «باسماق» می‌باشد. واژه‌ی باسماچی از طرف بلشویک‌ها، به قصد توهین به انقلاب ملی مسلمانان علیه حاکمیت روسیه و بلشویسم به کار رفت. (هایت ۱۹۹۷:۲) از نظر اهالی آسیای میانه، آن جنبش، نهضت ملی آزادی‌بخش تلقی می‌شد. (پاکسوی. ۱۹۹۵) به‌طور مثال، چنگیز آیت‌ماتوف، ترجیح می‌داد که، از واژه‌ی «باساتوچی» به معنای آزادی‌بخش‌ها استفاده کند. (هایت. ۱۹۹۷) از نگاه زکی

ولیدی توغان، این گروه‌ها، به هنگامی که در اواسط قرن ۱۹م استقلال‌شان، از کف رفت، وجود داشتند. مردم خراسان، آن‌ها را عیار می‌نامیدند. (پاکسوی. ۱۹۹۵) ریتز، مدعی است، که آن، بزرگترین جنبش همگانی علیه شوروی بود، که در تاریخ، از حمایت عمومی واقعی برخوردار بوده است. از نظر شوروی آن جنبش، یک واقعیت داخلی بود و نتیجه‌ی غیرقابل اجتناب جنگ داخلی.

تاریخ نگاری شوروی اغلب از گفتمان کمونیستی بین‌المللی، در توصیف باسماچیان استفاده می‌کند. آن‌ها به‌طور رسمی، جنبش را ضدانقلابی، فئودال و ملی می‌نامند، و هدفش را، تجزیه‌ی ترکستان از روسیه‌ی شوروی، برای تأسیس حاکمیت طبقه‌ی استثمارگر می‌دانند. به‌رغم تعبیر و استنباط شوروی‌ها از طبقه، حتی ژنرال ارتش سرخ، فروزنه نیز باور داشت، که شورشیان می‌خواهند یک دولت مستقل مسلمان تأسیس نمایند. (بادامچی. ۱۹۷۵؛ هایت. ۱۹۹۷) از نظر «نورژانوف» (۲۰۱۰) جنبش باسماچی عکس‌العملی بود به جنگ کمونیسم، ترور سرخ، خداآبادوری ستیزه‌جو و جنایاتی که توسط نیروهای شوروی انجام شده است. مثلاً شورش دهقانی در سال ۱۹۱۶، در دره‌ی فرغانه (یدی‌سو) با دستور ۲۵ ژوئیه‌ی امپراتور شروع شده و در ترکستان، گسترش یافته بود. روسیه‌ی تزاری به خاطر مسائل داخلی و جنگ جهانی، درگیر مشکلات بود. ضرورت پیش آمد تا از اتباع ترکستانی روسیه، سربازانی جهت خدمت احضار شوند. ایشان قبلاً از این امر معاف بودند. به نظر می‌رسد که این فرمان نقطه‌ی آغاز شورش بوده باشد. در حقیقت این نهضت، شورش بود علیه حاکمیت روسیه، رفتارهای خشونت‌بار ضمن گردآوری مالیات و موضوع قحطی و گرسنگی. موج اول شورش، دره فرغانه، بخش‌هایی از دشت‌های ترکمنستان و استپ‌های قزاقستان را در خود فراگرفت.

برای درک و فهم ریشه‌ی شورش، ضرورت دارد که اوضاع داخلی ترکستان، به‌ویژه امیرنشین بخارا، را- که مدعی بود از نوادگان تیمورلنگ گورکانی است و وارث تاج سلطنت، و آن امیرنشین را از اواخر قرن ۱۸م (۱۷۵۳-۱۹۲۰) در اختیار داشته‌اند- مورد بررسی قرار دهیم. نظام حکومتی امیرنشین بخارا، تقریباً ملغمه‌ای بود از سیستم فئودالی و عناصر روحانی، که به وسیله‌ی امیرسید عالم‌خان رهبری می‌شد. امیرنشین متشکل بود از علمای محافظه‌کار، شخصیت‌های برجسته‌ی قبایل و اجزا و اعضای از جنگ‌سالاران فئودال. بنابراین شاخصه‌ی دینی دولت، آگاهانه و عمدتاً مورد تأکید قرار گرفت و تحکیم یافت. برای منعیته‌ها، اسلام، بخش لازم و مکمل میراث سلسله را تشکیل می‌داد. در نتیجه، قدرت علمای بخارا گسترش یافت. آن‌ها نظرات شدیداً محافظه‌کارانه‌ای علیه هر نوع اصلاح در اسلام داشتند. (سنگوپتا. ۲۰۰۰) بنابراین، جنبش قدیم‌گرایان را علیه جدیدگرایان تشکیل دادند. در طی قرون، اسلام با شیوه‌ی زندگی ترکستانی، درهم تنیده شده بود. به‌هر تقدیر، اسلام، دین مردمان شهرنشین تلقی می‌شد. در حالی که قبایل ترکستانی، اسلام را بیشتر از طریق صوفی‌گری -که وجه مخالف عقاید عمومی آن بازتر است- پذیرفتند. سازمان‌ها و

تشکیلات صوفی یا طریقت‌ها، نتیجه و برآیند ساختارهای داخلی (سنت‌گرایی باستانی و فرهنگ قبیله‌ای) بود، که با اسلام درهم آمیخته شده بود و در طی قرون، طریقت‌ها، حکام محلی و قبایل را تحت تأثیر قرار داده بود. مهم‌ترین ایشان، نقشبندیه، قادریه، یسویه و کبریّه بودند (راشد. ۲۰۰۲) آن‌ها فعالیت‌های سیاسی را در آسیای مرکزی رهبری می‌نمودند. مثلاً شورش سال ۱۸۹۸ را طریقت نقشبندیه، برانگیخته بود. بدو ن هیچ شک و تردیدی این طریقت‌ها، یکی از محرک‌های جنبش باسماچی، بوده‌اند. لذا ایده‌ی سنت‌گرایی اسلامی به انگیزه‌ی اصلی و برتر پارتیزان‌ها تبدیل شد. حتی یسویه که بدعت‌گذارترین طریقت‌ها بود، در دوره‌ی بیدادگری‌های شوروی، افراطی‌تر گردید. به هر تقدیر، تأثیر این طریقت‌ها بر روی باسماچیان، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ کاهش پذیرفت. آن‌ها دیگر لحن و مضمونی «پان اسلامی» پیدا کرده بودند.

از اواخر قرن ۱۹م جنبش‌های نوگرایان، با الهام گرفتن از اسماعیل گاسپیرالی، به تلاش پرداختند و مردم را به آغاز اصلاحات سیاسی و فرهنگی، فراخواندند. تا انقلاب اکتبر، جنبش جدیدگرایان، بر روی شیوه‌ی جدید آموزش، تأکید می‌ورزید، که البته علمای محافظه‌کار،



آن را عقیم گذاشتند. زیرا قدیم‌گرایان یا سنت‌گرایی اسلامی، بالاترین جایگاه و مقام را در بین باسماچی‌ها، به خود اختصاص داده بودند، در حالی که جدیدگرایان (متجددین) بر وجود یک دولت ملی اصلاح‌طلب تأکید می‌کردند، باسماچیان برای احیای خان‌نشین

بخارا، مبارزه می‌کردند. به شکل طعنه‌آمیزی هر دو حرکت، یک هدف واحد با رویکرد «آزادی از ظلم و ستم بیگانه» داشتند. این چنین شکافی بین دو حرکت، صدمه‌ای جدی به حرکت آزادی‌بخش ملی ترکستان وارد می‌کرد.

مرحله‌ی اول شورش (۱۹۱۶ تا ۱۹۲۰) بر آمدن طوفان

ضرورت دارد که ویژگی‌های اصلی جنبش را مورد بررسی قرار دهیم. حرکت باسماچی، اساساً در چهار منطقه وارد عمل شد:

- ۱- دره‌ی فرغانه، یکی از پایگاه‌های باسماچیان بود، که توسط «شیرمحمد» و «مالا ارگش» اداره می‌شد. منطقه از نظر جمعیت (متشکل از اوزبک، تاجیک، قرغیز و روس‌ها) و اراضی غنی بود.
- ۲- منطقه‌ی «لوقای» در جنوب تاجیکستان، که هیچ سکته‌ی روس نداشت. جمعیت آن را قبایل لوقای، قنقرات و اوزبک‌های «دورمن» تشکیل می‌دادند. ابراهیم‌بگ، رئیس قبیله‌ی «خوجا» در آن منطقه شهرت و اعتباری کسب کرده بود.
- ۳- منطقه‌ی بخارا- سمرقند که صاحب جمعیتی از اوزبکان و تاجیکان یکجانشین بود. افراد مهمی چون «خوجه بهبودی» در سمرقند، «منور قاری» در تاشکند، «عثمان خوجه» در بخارا

به شورشیان پیوسته بودند.

۴- در آخر، استپ‌های ترکمن در اطراف خیوه، مناطق مهمی برای باسماچیان بودند. چادرنشین‌های ترکمن و قراقالپاق‌های یکجانشین، از شورش حمایت می‌نمودند. مخصوصاً «جنیدخان» - یک زمین‌دار ثروتمند، که رئیس قبیله‌ی یموت ترکمن بود و «پهلوان نیاز» شورش را رهبری می‌کردند.

رهبران باسماچی، نام تاریخی «قورباشی» به معنای تشکیلات نظامی تدافعی - را ترجیح می‌دادند، در حالی که جنگجویان جوان «جیگیت» نامیده می‌شدند. قورباشی‌ها از اشخاصی تشکیل می‌شدند، که پایگاه‌های اجتماعی متفاوتی داشتند. رهبران قبیله‌ها و بگ‌های محلی، همانند جنیدخان و ابراهیم‌بگ، برخی از «آق‌سقال‌ها» - ریش‌سپیدان - مثل «مودمین»، شیوخ صوفی طریقت‌ها (نقشبندیه، یسویه و کبرویه)، برخی از جدیدی‌ها (قاسم‌خوجا، محی‌الدین مقسوم) برخی از اشرار مشهور (حال‌خوجه، بهرام خوجایف) و عناصری از قشون عثمانی و سازمان‌های ویژه (انورپاشا، سلیم‌پاشا و حاجی‌سامی) ساختار مجموعه‌ی قورباشی‌ها را تشکیل می‌دادند. (بروخوپ). آن‌ها ساختار امیرنشین‌های محلی منقرض را را پذیرفتند. واحدهای جزئی هم در میان باسماچی‌ها وجود داشتند. «پانصد لار» - سروان - یا لشکرباشی. بالاترین مقام، امیرلشکر (فرمانده‌ی کل قوا) بود (بادمجی. ۱۹۷۵). برخلاف تاریخ‌نگاران شوروی که مدعی بودند، باسماچی‌ها، کلان‌زمین‌داران ثروتمند بوده‌اند، در حقیقت خاستگاه اکثر قورباشی‌ها و جیگیت‌ها، از مناطق فقیر و ندار بوده است. برای یک دهقان فقیر، پیوستن به یک دسته و گروه، به معنای زندگی بهتر بود، چرا که می‌توانست اسب و مقداری پول داشته باشد (نورژانف. ۲۰۱۰؛ ۱۹).

رهبری کاریزماتیک قورباشی، محرک شورش بود (ریتر. ۱۹۹۰). قدرت و توان آن‌ها، مبتنی بود بر قهرمانی، شجاعت اخلاقی و حمایت و پشتیبانی همگانی. اکثر مردم محلی باور داشتند که آن‌ها، شکست‌ناپذیر هستند (Nourzhanov, 2010). در مرحله‌ی اول شورش، شعار آن‌ها: استقلال داخلی محلی، نفی و طرد قدرت مرکزی، کاهش مالیات و لغو مالیات‌گیری غیرقانونی بود (Sengupta; 2002, 411). در واقع جنبش، پدیده‌ای بود که روند ایدئولوژیک خود را طی می‌کرد. چندماه بعد، شورش تا مرو، یدی‌سو و عشق‌آباد گسترش یافت.

حکومت تزاری با اعلام حکومت‌نظامی در سرتاسر ترکستان، واکنش نشان داد. نیروهای روسی و مهاجرین روس، شقاوت‌ها و بی‌رحمی‌های فراوانی را علیه مردم مسلمان صورت دادند. حدس زده می‌شود که نیم میلیون ترکستانی کشته شده باشند (Paksoy, 1995). در مقابل، باسماچیان هم اصلاً اسیر نمی‌گرفتند (اسرای روس به قتل می‌رسیدند). بروز انقلاب بلشویکی، فرصت و مجالی به مردم ترکستان داد. در حالی که باسماچی‌ها اکثر دره‌ی فرغانه را در اختیار داشتند، جدیدی‌های منطقه، در سال ۱۹۱۸ حکومت خویش را در کوکند (خوقند)، اورنبورگ، باشغوردستان و آلاش‌اوردا، برپا نمودند.

در سال ۱۹۱۹ با سماچیان «جلال‌آباد» و «اوش» را متصرف شدند. شیرمحمد تمام منطقه‌ی فرغانه سبه‌ویژه دره‌ی زرافشان- را تحت سلطه‌ی خود گرفت. وی با موفقیت پادگان‌های ارتش سرخ، خطوط راه‌آهن و ایستگاه‌های آن را، آماج حمله قرار داد. علاوه بر این، او حکومت موقت را با حمایت افسران ترکیه‌ی عثمانی، همانند کلنل «اسماعیل حقّی» (Bademci, 1975) تشکیل داد. در عین حال، منطقه‌ی لوقای آزاد شد و هیچ فرد از پادگان روسی، قادر به ورود بدان‌جا نبود. با سماچیان به ساختارهای امیرنشین‌های سابق، چون نظام قضایی و جمع‌آوری مالیات، پایبند بودند. آن‌ها یک سرویس پست و خبررسانی بسیار کارا ایجاد کردند، که می‌توانست پیامی را از مسکو تا دوشنبه، در یک هفته انتقال دهد. (Bademci, 1975) علاوه بر این، آن‌ها وقتی که قوای روس از رود آمودریا «جیحون» عبور می‌کرد، فوراً خبردار می‌شدند. (Proxup, 1984). نورزائف (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که چشمان و گوش‌هایشان، در همه جا حضور دارند. آشکار است که تشکیلات ویژه، دستور اجرای این امور را صادر می‌کرد.

البته قلب ترکستان بخارا بود. جایگاه بخارا، در روند مبارزه‌ی سیاسی ترکستان، حیاتی بود. امیر این آشفتگی سیاسی را فرصتی برای از بین بردن، همه‌ی امکانات نوگرایان اصلاح‌طلب تشخیص داد. او تمامی مدارس جدید را بست و دوهزار تن از جدیدی‌ها را اعدام نمود. در مقابل جدیدی‌های افراطی، از قوای بلشویک در تاشکند، استمداد طلبیدند، تا امیر را ساقط نمایند. در حقیقت اکثر جدیدی‌ها، امیر را نماد ظلم و ستم و عقب‌ماندگی تلقی می‌نمودند. لذا امیر ساقط شد و به کوه‌های «کولاب» پناه برد.

در آوریل ۱۹۲۰ جدیدی‌های افراطی، جمهوری مردمی را در بخارا تشکیل دادند. هم‌چنین در دوم فوریه ۱۹۲۰ جمهوری خیره تأسیس گردید. قانون اساسی برپایه‌ی ملیت‌گرایی و اصول اسلامی، تدوین شد. در عمل سرنگونی بی‌رحمانه‌ی امیر، به استحکام رژیم بلشویکی در ترکستان انجامید. از نظر شوروی، هدف از تأسیس جمهوری‌های مردمی، ریشه‌کن نمودن بقایای فئودالیسم و روحانیت بود. بعد از آن قضیه باید از طریق تعیین حدود جمهوری‌ها و شوروی‌سازی دنبال می‌شد (Sengupta, 2009). بنابر این، جنبش با سماچی به حرکتی برای اعاده‌ی امیرنشین بخارا، بر اساس اصول اسلامی و ملی تبدیل گشت.

ضرورت دارد روابط با سماچیان و جدیدی‌ها را در گستره‌ی وسیع‌تر مبارزه‌ی ترکستان، به شکلی معنا دار ارزیابی کنیم. جدیدی‌ها صرفاً یک جنبش شهری روشنفکری بودند، در حالی که با سماچیان خاستگاه روستایی داشتند. لذا جنبش بر اساس همبستگی و وطن‌پرستی محلی و بدون معنای روشن سیاسی، پایه‌گذاری شده بود (Sengupta, 2000). از طرف دیگر، جدیدی‌ها ایدئولوژی سیاسی خود را بر اساس اسلام‌گرایی، ملیت‌گرایی و نوگرایی قرار داده بودند. در عمل، جدیدی‌ها معنای سیاسی و برنامه‌ای برای دولت ملی داشتند، که می‌توانست توده‌ها را بسیج و تجهیز نماید. در حالی که با سماچیان قدرت نظامی و شهرتی مردمی و

همگانی داشتند. بسیاری از باسماچیان، جدیدی‌ها را به چشم دشمن می‌دیدند، در مقابل، اکثر جدیدی‌ها، باسماچیان را به عنوان بقایای امیرنشین‌های منقرض‌شده تلقی می‌نمودند. البته این بدان معنا نیست که ایشان هیچ وجه مشترکی نداشته‌اند. تعدادی از جدیدی‌ها، به صفوف باسماچیان پیوسته بودند، چون حکومت کوکند (خوقند) که توسط جدیدی‌ها رهبری می‌شد، بی‌رحمانه به دست ارتش سرخ، درهم شکسته شده بود. علاوه بر آن، پنج‌هزار تن از مردم، در ضمن تهاجم شوروی‌ها، به قتل رسیده بودند. سرکوب بی‌رحمانه حکومت کوکند (خوقند) موجب شد، سیاستمداران ارزشمند ترکستان که قابلیت و استعداد لازم برای تشکیل یک جنبش مقاومت سازمان‌دهی شده را داشتند، کشته شدند. جدیدی‌ها روابط متزلزلی با پرسنل ارتش سرخ، در خصوص جابه‌جایی خزانهداری و شیوه و رژیم ریاست کمیته‌ی حکومت موقت ترکستان داشتند. بنابراین، برخی از جدیدی‌ها از جمله عثمان خوجا، علی‌رضا (وزارت دفاع)، محی‌الدین مقسوم (رئیس پلیس بخارا) و منور قاری، به باسماچیان پیوستند. افراد و شخصیت‌های برجسته‌ای همانند فیض‌الله خوجایف و فطرت، در جمهوری تازه‌تأسیس



بخارا، در قدرت باقی ماندند. پُر واضح است که اگر جدیدی‌ها با تمام قدرت، از شورش حمایت می‌کردند، به آسانی می‌توانستند بر ارتش سرخ غلبه نمایند، زیرا در سال ۱۹۲۰ بلشویک‌ها در ترکستان بسیار آسیب‌پذیر شده بودند. به هر تقدیر، تعدادی از جدیدی‌ها، مقاومت نظامی و مسلحانه را برنگزیدند و ترجیح ندادند (Khalid, 199).

مرحله دوم جنبش، زکی ولیدی توغان و ورود انورپاشا (۱۹۲۰-۱۹۲۴)

خلع امیر، شرایط جدیدی در مبارزه‌ی ملی ترکستان ایجاد نمود. حالا باسماچی، معنای سیاسی روشنی داشت، اعاده‌ی امارت. در عین حال، ورود زکی ولیدی توغان و انورپاشا به بخارا (رهبر تبعیدی ترکیه عثمانی) سیاست داخلی را تغییر داد. زکی ولیدی توغان که ریاست کوتاه‌مدت او بر جمهوری تاتار باشغوردستان، مختل و نابود شده بود، می‌دانست و آگاه بود که بلشویک‌ها هیچ اراده و تمایلی ندارند، مردم را در امر حکومت شریک خود نمایند. از نظر توغان هیچ تفاوتی بین اهداف رژیم تزاری و بلشویک‌ها وجود نداشت. حتی رئیس حکومت شوروی ترکستان، کوله‌سوف به وجود چنین اندیشه‌ای اعتراف نموده است: «هیچ سازمان طبقه‌ی پرولتری در میان مردم بومی وجود ندارد، که اگر وجود می‌داشت، نمایندگی او در جناح سازمان عالی قدرت منطقه‌ای، خوشایند می‌بود (Khalid, 1988, 238). لذا توغان در سال ۱۹۲۱ یک انجمن مخفی ملی‌گرا در بخارا تأسیس نمود. انجمن او با نام «اتحادیه‌ی ملی ترکستان» هدف خود را، اتحاد همه‌ی عناصر؛ همانند شخصیت‌ها و چهره‌های اجتماعی و

انفرادی در میان جدیدی‌ها، قدیم‌گرایان، سوسیالیست‌ها، تاتارها، قزاق‌ها و باسماچیان، علیه دشمن مشترک اعلام نمود. منظور این بود که حرکت را، به یک جنبش واقعی ملی‌گرا تبدیل کند، که روحی تازه در کالبد آن دمیده شده، با سازمان‌بندی جدید همراه شود و نیروهای نظامی، تحت رهبری افراد مترقی و تحصیل‌کرده تشکیل گردند (Paksoy, 1995, 387). علاوه بر آن، انجمن به صراحت اعلام نمود که هدفش آزادسازی ترکستان، با ایجاد جمهوری دموکراتیک می‌باشد.

اگرچه انجمن توغان تأثیر قدرتمندی بر نهادهای دولت بخارا، نیروی پلیس و اتحادیه‌های کارگران و حتی در داخل حزب کمونیست گذاشت، آن انجمن با نیروهای طرفدار امیر، مشکل داشت. علاوه بر آن، گروه‌ها با یک‌دیگر اختلاف داشتند. قورباشی به امیر وفادار بود و جمهوری‌طلبان را قبول نداشت. به‌رغم این اوضاع، نفوذ انجمن بر باسماچی‌ها، باعث کاهش تأثیر امیر و علما گردید و فضای عمل و میدان جنبش را تا به خیره، گذار و قارشی، گسترش داد. مضاف بر این، اتحادیه ملی ترکستان، مقادیری اطلاعات ارزشمند نظامی را برای قورباشی‌ها، گردآوری کرده بود. انجمن نمایندگی‌هایی را در مناطق تحت سلطه‌ی باسماچی‌ها ایجاد نمود و بدین ترتیب بین باسماچی‌ها و عوامل محلی هماهنگی پدید آمد. بدیهی است که انورپاشا و نقش او در جنبش باسماچی، ارزش زیادی داشته است. انورپاشا در دوم اکتبر ۱۹۲۱ وارد بخارا شد. در معیت او ۷۴ تن از اعضای «ترکان جوان» شامل پرسنل ارتشی هم بودند. در عمل، اعضای نظامی ترکیه عثمانی، از سال ۱۹۱۴ در آن‌جا بوده‌اند. اعضای آژانس تُرک، همانند «حاجی سامی»، «امرالله‌بگ» (بارکین)، کلنل «عادل حکمت» قبلاً در آن‌جا بودند (Bademci, 1975). آن‌ها از شورش حمایت کرده، آن‌را هماهنگ کردند. انورپاشا با توغان و باسماچیان ارتباط برقرار کرد. انورپاشا این بلندپروازی را داشت که می‌خواست یک دولت تورانی مستقل در ترکستان‌های روسیه و چین تأسیس نماید. اگرچه توغان هشدار داده و گفته بود که او باید برای حمایت از اتحادیه‌ی ملی ترکستان، به کابل برود، انورپاشا به باسماچیان پیوست. انور متوجه شد که بلشویک‌ها صداقت و وفاداری ندارند و مردمانی حقیر و دنی هستند. هدف وی آزادی مسلمین از سلطه‌ی هر نوع امپریالیسم و قبل از همه، امپریالیسم سرخ بود (Paksoy, 1995). او اعتقاد داشت که شوروی‌ها یک رژیم خشونت و شدت عمل هستند، که با عوام‌فریبی اعضاء و اجزای کمونیستی و کمیسرهای فریب‌کار و مزور وارد شده‌اند (Yılmaz, 1999, Fraser, 1988). انورپاشا شهرت زیادی در میان مردم ترکستان داشت. برای جدیدی‌ها، او قهرمان آزادی، ملیت‌گرا، ضد سلطنت و یک تجدّدگرا بود، و برای باسماچی‌ها، داماد خلیفه‌ی سابق، سلطان عبدالحمید. انورپاشا یک رهبر آرمانی بود که خدا به این شورش و قیام اعطا کرده بود. او «پان اسلامیتی» بود که صلاحیت دینی پاکی داشت (Fraser 1988, 205). به‌رغم این‌که قابلیت رهبری مبارزه‌ی ترکستان را داشت، اطلاعات انور درباره‌ی مبارزه‌ی ترکستان و مشکلات فوق‌العاده‌ی آن مبهم و گنگ

بود. در ابتدای کار، توسط رئیس قبیله‌ی لوقای، که بدو سوءظن داشت، دستگیر و زندانی شد. تنها پس از صدور اعلامیه‌ی خان سابق، آزاد گردید. او عنوان «غازی» و فرماندهی کلّ اسلام و ترکستان را به‌دست آورد. امیر سابق، انورپاشا را مردی مجرب و دارای استعداد جنگی می‌دانست. بدون تردید ابراهیم‌بگ، اعمال خصمانه‌اش را علیه انور، با اختلال در دستورات و اوامر انور و برنامه‌های او ادامه داده است.

قدرت افسونی (کاریزمایی) انورپاشا تا حدودی زمینه‌ی اتحاد بین گروه‌های باسماچی را فراهم آورد. انورپاشا عملاً بر بیست‌هزار تن از پارتیزان‌ها (از مجموع شصت‌هزار تن نیروی باسماچی) فرماندهی می‌نمود. باسماچی‌ها از حمایت همگانی بیشتری برخوردار شدند. تا مارس ۱۹۲۲ انورپاشا و باسماچیان، با تصرف دوشنبه (در ۱۷ فوریه) بای‌سون، در ماه مه و محاصره‌ی شهرهای بخارا و ترمذ، ضربات سختی بر قوای شوروی وارد ساختند. البته، انورپاشا می‌خواست جبهه‌های خیره تا دوشنبه را به‌هم بپیوندد. حتی نیروهای باسماچی ترکستان که تحت امر «خان جُنید» بودند، حملاتشان را با نیروهای انورپاشا هماهنگ ساختند. شوروی‌ها متوجه شدند که با امکان از دست دادن همه‌ی ترکستان، روبه‌رو هستند. در عمل، شوروی‌ها بیشتر نگران پرستیژ و شکوه گذشته‌ی انورپاشا بودند تا عملیات نظامی او. قدرت افسونی انورپاشا به این انجامید که امیر افغانستان، مستقیماً با قوای افغانی از جنبش پشتیبانی نماید. بنابراین، شوروی‌ها پیشنهاد امضای موافقت‌نامه‌ی صلح را، توسط دوست او، نریمان نریمانف (رئیس‌جمهور جمهوری مردمی آذربایجان) بدو ارائه دادند. انورپاشا هم اعلام نمود، تنها در صورت خروج کامل نیروهای ارتش سرخ از منطقه، و در طی دو هفته، پیشنهاد صلح را خواهد پذیرفت.

انور می‌بایست با مسائل جنبش دست و پنجه نرم می‌کرد. همان‌گونه که ییلماز (۱۹۹۹) اشاره می‌کند. دسته‌بندی‌ها، رقابت میان سرکردگان فردی و فئودال‌های قبایل، باعث تضعیف کلیّ جنبش گردید. علاوه بر این، بلشویک‌ها، کشمکش‌های درون‌طایفه‌ای و قبیله‌ای - به‌ویژه رقابت اوزبک‌ها و قرغیزها - را تشدید می‌نمودند. ضمناً برخی از قورباشی‌ها، هنوز فاصله‌ی زیادی از درک معنای سیاسی جنبش - که بر مبنای آزادی‌خواهی ملیّ پدید آمده بود - داشتند. انور از بی‌توجهی و اهمال و محافظه‌کاری باسماچیان، دچار یأس گردید. انور مجبور شد عکس‌های خانوادگی‌اش را هم بسوزاند. او مأیوسانه به همسرش نوشت: پس از ادای نماز صبح در «گوک‌تاش» گریستم. آن وقتی که عکس تو و فرزندانمان را می‌سوزاندم. مردم این نواحی فوق‌العاده محافظه‌کار هستند. اگر انورپاشا، جدیدی‌ها را به پیوستن به مبارزه دعوت می‌نمود، احتمالاً چیزهای مشترک بیشتری با ایشان پیدا می‌کرد. ثالثاً به‌رغم تجربه و مهارت او در جنگ‌های پارتیزانی واقع شده در مقدونیه‌ی عثمانی، انورپاشا در مقابله‌ی مستقیم با قوای شوروی، ناکام ماند. به‌هر تقدیر، بسیاری از باسماچیان تجربه‌ی جنگ پارتیزانی را داشتند. علاوه بر آن، شمار بسیار فراوانی از قوای ارتش سرخ، پس از این که

در قفقازیه و روسیه‌ی اروپایی پیروز شدند، وارد ترکستان گشتند. نیروهای شوروی «ارتش سفید» را شکست داده بودند و جنگ لهستان - شوروی به پایان رسیده بود. حالا شوروی‌ها توجّه خود را معطوف فتح مجدد ترکستان کرده بودند.

قورباشی‌ها و انورپاشا، پس از شکست‌های جدید و تحمّل تلفات سنگین در بخارا و منطقه‌ی فرغانه، عقب‌نشینی کردند. ارتش سرخ نیروهای انور را تعقیب می‌نمودند. انورپاشا و بقایای نیروهایش در شهر «بالچیوان» در غرب بخارا، مورد حمله قرار گرفتند. در چهارم اوگوست، انورپاشا در حین رهبری حمله‌ی سواره‌نظام علیه نیروهای ارتش سرخ، کشته شد. البته نگذاشتند جسد او به دست بلشویک‌ها بیفتد. جسد او با افتخار فراوان و با حضور قورباشی‌های مشهور، به خاک سپرده شد. (جسد انورپاشا در سال ۱۹۹۴ به ترکیه منتقل و طی یک مراسم رسمی، در بنای یادبود میدان حرّیت، در استانبول مدفون گردید) به عنوان یک نتیجه و پیامد، جنبش باسماچی، برجسته‌ترین چهره‌ی خود را از دست داد. مرگ انورپاشا ضربه‌ی شدیدی به باسماچیان وارد نمود. برای این که روحیه‌ی باسماچیان را هم‌چنان بالا نگهدارند، سعی شد کشته شدنش را مخفی نگهدارند. حتّی سرویس‌های اطلاعاتی شوروی



و انگلیس از کشته شدن انورپاشا اطلاع نیافته بودند. حقیقت این بود که انورپاشا کشته شده بود. امیر افغانستان در دوّم اکتبر، رسماً روز سوگواری را اعلام کرد.

از دیدگاه مصطفی چوقای، انورپاشا اشتباه غیرقابل جبرانی مرتکب شده بود، که نتیجه‌ی اهمال او در مورد شرایط ترکستان

بود. چوقای می‌گوید رابطه‌ی نزدیک او با امیر، که در بین شهرنشینان ترکستانی غیرمردمی و منفور بود، مهم‌ترین قصور و ایراد ائ بوده است. باید تأکید نماییم که چوقای، یک جدیدی ضدشوروی و یک ضدّامیر قدرتمند بود. با این وصف، او مدّعی است که همه‌ی ترکستانی‌ها، برای انورپاشا احترام قائل بودند. بدین سبب، او نماد و سمبل مقاومت و پایداری گردید.

ارتش سرخ به خوبی از ضعف روحی باسماچیان بهره‌برداری نمود. در سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ بسیاری از قورباشی‌ها، به خاطر افزایش فشار شوروی مجبور شدند، عقب‌نشینی نمایند. شیرمحمد درّه‌ی فرغانه را ترک و به افغانستان عزیمت نمود. ارتش سرخ کارآیی خود را در بخارای غربی افزایش داد. با این حال «همرا قل‌بک» و «دوران‌بک» هم‌چنان بخارا را تهدید می‌کردند. ارتش سرخ توجّه‌اش را معطوف جُنیدخان و باسماچیان ترکمن کرد. ادّعا می‌شد که خان جُنید، خطرناک‌ترین شورشی است، زیرا قوای او بسیار سازماندهی شده بود و اکثراً منطقه‌ی خیوه را در تحت سلطه داشت. او قبایل ترکمن را تحت عنوان خودش متحد نمود، حتّی قزاق‌های اورال و اورنبورگ را (Bruxup, 1984). علاوه براین موارد، تبلیغات

شوروی‌ها در میان باسماچیان ترکمن، ناموفق بود. در سال ۱۹۲۴ ارتش سرخ یک عملیات تام و تمام، علیه جنیدخان صورت داد. اگرچه صدمات جدی بر ترکمن‌ها وارد ساختند، اما حیثیت و اعتبار خان‌جنید، خدشه‌دار نگشت. خان‌جنید به مقاومت خود ادامه داد، اما در سال ۱۹۲۹ (سال ۱۳۰۷ش و در دوره‌ی سلطنت رضاشاه) مجبور شد، به ایران عزیمت نماید.

سیاست‌های شوروی (۱۹۱۸-۱۹۳۳)

تجزیه و تحلیل کلی سیاست‌های شوروی، برای بررسی نیروی ترکستان در جریان شورش، ضروری است. وقتی بلشویک‌ها برسر قدرت آمدند، مهاجرین روسی، بدون درنگ تشکیل کمیته‌ی ترکستان حکومت موقت را اعلام نمودند (۱۹۱۸-۱۹۲۰). آن‌ها در عمل هیچ کنترل و قدرتی در خارج تاشکند نداشتند. کمیته، یک‌دست، از روس‌ها تشکیل شده بود و هیچ فردی از بومیان بدان راه داده نشد. آن‌ها امور را با تهدید کردن ترکستان، به تهاجم و یورش به مسلمانان (با به‌آتش‌کشیدن خوقند)، روستاها، صورت می‌دادند. به نحوی که باسماچیان می‌توانستند جایگاهی در منطقه بیابند (Bruxup, 1984). روس‌ها صاحب نیروی نظامی ضعیفی (بیست‌هزار نفر) بودند، که مشتمل بود بر دهقانان روسی، گردان «داشناکسیون» (متشکل از مهاجرین ارمنی در آن منطقه) و بقایای نیروهای تزاری (Hayit, 1997, Broxup, 1984). از طرف دیگر، نیروهای آن‌ها بیشتر از مبارزان باسماچی و قوای بخارا و خیوه بود. در حقیقت، فروپاشی کمیته‌ی حکومت موقت، اجتناب ناپذیر می‌نمود، اگر قوای تازه‌نفس فروزنه در سال ۱۹۲۰ وارد منطقه شد.

در اوایل سال ۱۹۲۰م فروزنه، متولد بیشکک، با نیروهای تازه‌نفس‌اش وارد ترکستان شد و جبهه‌ی ترکستان را گشود. کمیته‌ی حکومت موقت ترکستان، جایش را به «کمیسرهای مشورتی مردم ترکستان» واگذار نمود، تا این‌که فروزنه صدهزار نفر نیرو در ترکستان تجهیز کرد. یک‌سوم این نیرو متشکل از سربازان مسلمان -به‌ویژه از جمهوری مردمی بخارا و تاتارها- بودند. سیاست فروزنه، فتح مناطق شورشی و واگذار کردن آن‌ها به کادرهای قابل اعتماد بومی بود. علاوه بر آن، اعضای «چکا» -اولین سرویس اطلاعاتی شوروی- همان کمسیون فوق‌العاده، در منطقه وارد عمل شد. آن‌ها حتی اقامتگاه انورپاشا را هم کشف و تفتیش نمودند.

اقدامات سیاسی فروزنه، از عملیات نظامی او مهم‌تر بودند. وی در ابتدا استقلال جمهوری مردمی بخارا و خیوه را تضمین نمود، البته تا سال ۱۹۲۴، که تعیین حدود مرزهای ملی جمهوری‌های شوری صورت پذیرفت. این جمهوری‌ها موقعیت ویژه‌ای در اتحاد شوروی داشتند. در برخی از کشورها سفیر داشتند و می‌توانستند سکه ضرب کنند. آن‌ها قانون اساسی خودشان را داشتند. علاوه بر آن، در بازارهای فعال بخارا و خیوه، تجارت آزاد، تا حدودی مجاز شمرده می‌شد (Nourzhanov, 2010). شوروی‌ها تلاش کردند به هر طریق ممکن، اعتماد و اطمینان توده‌های شهری را به‌دست آورند. آن‌ها در مورد منطقه، اندیشه‌های

متفاوتی داشتند. شوروی‌ها قصد داشتند، بخارا را با شورایی کردن مردم، دوباره فراچنگ آورند (Penati, 2007). برخی از مقیاس‌ها و هنجارهای متفاوت را می‌توان، به‌طور موقت پذیرفت و تحمّل نمود.

حکومت شوروی سیاست فقرفزایی و تهیدست‌سازی را در پیش گرفت. جمهوری مردمی بخارا، کادرهای اداری خود را از وابستگان امیران سابق تشکیل داده بود. در بخارا دگرگونی از بوروکراسی تزاری به شکل نظام شوروی نوین، نبود. نظام اداری امیر سابق، به صورت کامل و با زمینه‌ها و مبانی فرهنگی‌اش می‌بایست دگرگون می‌شدند (Penati, 2007, 526). زیرا که مأموران سابق؛ اطلاعات نظامی و سیاسی را به اطلاع قوریاشی‌ها می‌رساندند. آن‌ها تلاش می‌کردند از سیاست‌های ضدباسماچی ممانعت به‌عمل آورند. برخی از مأموران محلی؛ اسلحه و ملزومات را به قوریاشی‌ها می‌رساندند. علاوه بر آن، وکلای محلی، قوریاشی‌های محبوس را از زندان آزاد نمودند (Hayit, 1997). حکومت شوروی متوجه شد که نهادهای محلی توسط اعضاء و اجزای خائن به شوروی، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. به‌ویژه کمیسون تُرک، تا حدودی سیاست نرم و منعطفی را در مورد فرهنگ بومی و مذهب دنبال می‌کرد. آن‌ها اعاده‌ی وقف برای مساجد را پذیرفتند. دادگاه‌های محاکم قضایی شرعی و مکاتب آموزش قرآن را گشودند (Yılmaz, 1999, 61). چهره‌های برجسته‌ی مذهبی - از جمله «ملاً ایشان‌خول» - به حزب کمونیست منطقه پیوستند. هم‌چنین مقامات شوروی، بعضاً فرمان عفو عمومی صادر می‌کردند (Penati, 2007)، هرچند این امر با کارایی همراه نبود. ضمناً حکومت شوروی سیاست اسکان مجدد و منتقل کردن مسیحیان مسلمان‌شده را دنبال می‌نمود. در نتیجه‌ی اجرای این سیاست‌های اسکان، شورش‌های جدیدی آغاز شد و پایه‌های اجتماعی باسماچیان را تقویت نمود.

از نظر اقتصادی، تحمیل کشت انحصاری و مجاز پنبه و کشت اشتراکی، گام‌هایی بودند که برای مقابله با شورش‌ها برداشته شدند. از نظر تاریخی «درّه فرغانه» و «جلگه‌های بخارا» زراذخانه‌ی غلات ترکستان بودند. رژیم شوروی، این مناطق را به کشت‌زارهای بسیار وسیع پنبه تبدیل نمود، تا منابع تأمین غلات باسماچیان را قطع نماید. مردم مجبور شدند پنبه تولید نمایند. در عمل، اسکان تولیدکنندگان باتجربه‌ی پنبه، تولید آن را تسهیل نمود. باسماچیان به موضوع کشت پنبه علاقه‌ای نداشتند، زیرا پنبه برای ایشان بی‌ارزش بود. این سیاست شوروی، به شکلی طعنه‌آمیز، به قحطی انجامید و باعث گرسنگی مردم گردید. در نتیجه ۸۰ درصد مردم شرق بخارا گرفتار قحطی شدند. از طرف دیگر، بعضی از سیاست‌های شوروی، همانند بخشودگی مالیاتی برخی مناطق و واگذاری زمین‌های رایگان، مورد استقبال و رضایت بومیان قرار گرفت.

مرحله‌ی سوّم شورش، آخرین توقّفگاه، فضیل مقسوم و ابراهیم‌بک (۱۹۲۶-۱۹۳۱) سیاست اقتصادی شوروی، مردم ترکستان را ناراضی و مأیوس نمود. به بیان کوتاه، سیاست

اشتراکی کردن، سبب نابودی اکثر دام‌ها گردید. قبل از اشتراکی کردن در آسیای میانه، تعداد دام‌های بزرگ و کوچک، بدون محاسبه‌ی قزاقستان، ۲۳/۱۵۱/۰۰۰ رأس بود. بعد از اشتراکی کردن، تعداد دام کاهش شدید پیدا نمود و به ۹/۱۲۰/۰۰۰ رأس رسید. هم‌چنین میزان تولید غلات، گندم و برنج، در آسیای میانه و بخارای شرقی، شدیداً کاهش پذیرفت. علاوه بر این، پادگان‌های ارتش سرخ، غلات دهقانان را به زور مصادره می‌کردند، چرا که قوای ارتش سرخ از نظر مواد غذایی در مضیقه بودند. مالیات‌های بی‌رحمانه، اشتراکی کردن، کشت پنبه به صورت تک‌محصولی و قحطی و تورّم، موجب آغاز مجدد شورش شد.

بازرگانان، متدینین، قبایل و اعضای طبقه‌ی متوسط به شکل ناخوشایندی از اشتراکی کردن، آسیب دیدند. باسماچی‌ها از ضعف رژیم شوروی بهره‌برداری نمودند. مخصوصاً ابراهیم‌بک، پادگان‌های ارتش سرخ و مناطق ثروتمند را مورد غارت و چپاول قرار داد و غلات و علیق غارت و مصادره شده را بین مردم توزیع کرد. به عبارت دیگر، او نوعی از پرداخت کمک و اعانه را برای افزایش محبوبیتش انجام داد. در عمل، او سعی کرد مردم محلی را متقاعد سازد که حاکمیت باسماچی به عنوان یک آلترناتیو (جانشین) مقدور و عملی می‌باشد.

در واقع «فرونزه» مدّعی است که مردم باور کردند که باسماچیان، ابزاری برای دفاع از مردم در مقابل مقامات می‌باشند. بدین طریق تعدادی از قورباشی‌ها و امیر پیشین در افغانستان، هم‌چنان بر سر قضیه‌ی ترکستان به مبارزه ادامه دادند. بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ شایعات در خصوص قریب‌الوقوع بودن سقوط قدرت شوروی و اغتشاشات در کشور همسایه افغانستان، باعث تحریک شروع احتکار و انبارداری و بورس و سفته‌بازی گردید. در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ شورش دهقانان قوشچی «اتحادیه‌ی فقراء» منطقه را به ویرانی کشاند. در سال ۱۹۲۷ حکومت شوروی سیاست نرمش در مقابل اسلام را ترک کرد. آن‌ها فکر می‌کردند نیروهای باسماچیان، نابود شده‌اند. لذا در سال ۱۹۲۷ نهادهای اسلامی و دادگاه شریعت و حوزه‌های علمیه، بسته شدند. دیگر دولت شوروی اجازه‌ی داشتن جایگاه و مکان را به روحانیون نمی‌داد. از طرف دیگر در سال ۱۹۲۶ شوروی به ابراهیم‌بک، تهاجم برد و باعث تلفات شدید نیروهایش گردید. او به افغانستان عقب نشست. اما در قراقوروم «کوکابک» و «جنیدخان» هم‌چنان مشغول عملیات و فعالیت‌هایشان بودند. بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۶، شاهد ادامه‌ی فعالیت ۴۸ گروه در منطقه هستیم. مهم‌تر از این امور، قورباشی جدیدی، به عنوان آخرین رهبر بالقوه‌ی شورش سر برآورد. فضیل مقسوم، یک رهبر جنگی اوزبک، نیروهای تاجیک و اوزبک را به عنوان آخرین اقدام علیه حاکمیت شوروی رهبری کرد.

فضیل مقسوم، یک قورباشی کاریزماتیک بود، که عمدتاً در نواحی مرزی شوروی - افغانستان، عملیات انجام می‌داد. او به خاطر نفوذهای موفقیت‌آمیزش شهرت پیدا کرد. تعداد ۲۷۰/۰۰۰ پناهنده‌ی بخارایی وجود داشت، و مهم‌تر این‌که، آخرین امیر، یعنی سعیدخان، هم‌چنان

در افغانستان اقامت داشت. این مهاجران و تاجیک‌ها و اوزبک‌های محلی، در محدوده‌ی مرزی، منابع انسانی نیروی او بودند. اکثر ایشان هنوز هم به سعیدعالم‌خان، امیر پیشین وفادار بودند. علاوه بر این، حکومت افغانستان، از آن‌ها حمایت کامل به عمل می‌آورد. به هر تقدیر، یک پیروزی بزرگ لازم بود تا بشود از احساسات ضدشوروی منبث از اشتراکی کردن، بهره‌برداری نمود. در تابستان ۱۹۲۹ فضیل مقسوم، ابراهیم‌بک و دولت سردار هجوم جاه‌طلبانه‌ای را انجام دادند، که احتمالاً آخرین حمله‌ی ایشان به مرزهای شوروی بود. پس از آن‌که بخشی از نیروهای شوروی را شکست داده، کمونست‌های محلی را مجازات کرده، گوشمالی دادند، عملیات متوقف شد. ابراهیم‌بک اسیر شد و در سال ۱۹۳۱ اعدام گردید. درواقع، با وجود این‌که رژیم شوروی از لحاظ نظامی و سیاسی استحکام پیدا کرد، اما حمایت از آرمان ترک‌تَن به تدریج کاهش پذیرفت. بین سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ قورباشی‌ها سعی نمودند از طریق خاک افغانستان و ایران، به خاک شوروی نفوذ نمایند، با این وصف، اکثر آن‌ها و بومیان ترکستان، دلسرد بوده، روحیه‌ای ضعیف داشتند. در ماه می ۱۹۳۴ کمیساریای مردمی امور داخلی اعلام نمود که شورش باسماچی، رسماً به موجودیتش پایان داده است (Hayit, 1997).

نتیجه

جنبش باسماچی یا به اصطلاح بومی «جنبش ملی ترکستان» رفتار و کنش تاریخی همگانی مردم آسیای میانه را نمایندگی می‌کرد. این جنبش ضمن این‌که با رژیم شوروی مبارزه می‌کرد، توانست قبایل خاص و طوایف و گروه‌های سیاسی را از منظر سیاسی متحد نماید. جنبش را نمی‌توان به این یا آن گروه، یا طبقه منحصر نموده و بدین وسیله کوچک و کم‌ارزش کرد. اوزبکان، تاجیک‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها، قزاق‌های اورال، باشغورت‌های تبعیدی، افغان‌ها و حتی ترکان آناتولی، در این جنبش مشارکت داشتند. به‌رغم تمام کمبودها و نارسایی‌های جنبش باسماچی را می‌توان اولین حرکت جهانی ضداستعماری تلقی کرد. این را هم باید تأکید کرد که باسماچیان، در مقایسه با اسلحه‌ی ابتدایی، در مقابل یکی از قدرتمندترین ماشین‌های جنگی جهان مبارزه می‌کردند. ارتش شوروی هم، مهارت رزمی ایشان را پذیرفته و بدان اذعان نموده است. باسماچیان سوارکاران زنده‌ای بودند و از لحاظ آموزش نظامی، شجاعت و شناخت محیط سرآمد. این جنبش مستقیماً علیه اعمال خشونت‌بار «شوروی‌سازی» مبارزه می‌کرد. جنبش باسماچی جالب‌توجه‌ترین جنگ پارتیزانی در تاریخ مدرن است. تاریخ شوروی معمولاً جنبش باسماچی را به عنوان حرکتی فئودالی-روحانی (دینی) و ضدانقلابی معرفی می‌نماید. صرف‌نظر از این ادعاها و سخنان مقامات شوروی، آن رژیم در صورت ضرورت، در همکاری با آن عناصر فئودال و مذهبی، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌داد. بدین سبب که احضار به خدمت سربازان بومی طرفدار شوروی، برای مبارزه با شورش، جنبه‌ی حیاتی داشت.

روشن است که حمایت «فیض الله خوجایف» طرفدار رژیم شوروی و چهره‌های مذهبی هواخواه رژیم شوروی، منافع زیادی برای آن رژیم داشت. حتی افسران و سرکردگان نظام شوروی می‌دانستند، که شورش حرکتی مردمی و محبوب بود، و نه یک مبارزه‌ی طبقاتی. این مبارزه نبردی بود بین گروندگان وفادار به رژیم و ناباوران به اندیشه‌ی رژیم شوروی. ریشه‌کنی باسماچی‌ها، گامی ضروری برای کلیت روند شوروی‌سازی در منطقه بود.

جنگ ترکستان هزینه‌ی سنگینی داشت؛ ۹۰۰/۰۰۰ نفر ترکستانی، که امیر سابق هم جزو آن‌ها بود، به افغانستان گریختند. آن‌ها احساسات ضدشوروی را در میان افغانستانی‌ها پراکندند و روحیه‌ی باسماچی‌گری به حیات خود در افغانستان ادامه داد. از دیگر سو، دشت‌های آسیای میانه، به‌خاطر جنگ و اشتراکی کردن، با مشکل کمبود جمعیت روبه‌رو شد. جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکستان (بدون در نظر گرفتن جمعیت جمهوری مردمی بخارا و خیوه) به هنگام تأسیس ۸/۰۴۸/۰۰۰ نفر جمعیت داشت، اما در سال ۱۹۲۶ جمعیت به زیر شش میلیون نفر کاهش یافته بود (هایت، ۱۹۹۹).

دلایل متعددی برای شکست جنبش وجود دارد؛ اولاً یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف، عدم وجود ساختار

نظامی مرکزی و سازماندهی‌شده بود. ثانیاً همان پارادایم (نمونه، الگو) طرفداران امیر و مخالفان او، مبانی نظری جنبش را تضعیف نمود. در حالی که بسیاری از نخبگان در آرزوی



کشوری مستقل بودند، همان پارادایم، برخی از نخبگان را به سمت همکاری با شوروی‌ها راند. ثالثاً پایمال شدن حکومت کوکند (خوقند) ضربه‌ی شدیدی به پایگاه عرفی و رسمی جنبش وارد ساخت. بنابراین امکان رهبری سیاسی از دست رفت و نهایتاً شاید مهم‌ترین علت این بود که جنبش هیچ‌گاه

نتوانست از طرف جامعه‌ی بین‌الملل مورد تأیید قرارگیرد. اقدامات سیاسی برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس ناکام ماند، چراکه دولت بریتانیای کبیر، آن جنبش را یک مسئله‌ی داخلی اتحاد جماهیر شوروی تلقی می‌کرد. اگرچه رژیم شوروی مدعی بود که حکومت انگلستان در هند، از شورش حمایت می‌نموده، حقیقتاً بریتانیا هرگز از جنبش حمایت و پشتیبانی ننمود. انگلیسی‌ها فکر می‌کردند، پیروزی احتمالی باسماچی‌ها، موجب ایجاد شورش اسلامی در هند انگلیس خواهد شد. مثلاً لرد کرزون اجازه‌ی سفر امیر بخارا به هند را صادر نکرد (Hayit, 1997). انگلستان هیچ‌گونه منافع ویژه‌ای در ترکستان شوروی نداشت. این تنها امیران مردد افغان و تعداد معدودی از افسران جاه‌طلب ترک بودند که از جنبش مردم ترکستان، از خارج از آن، پشتیبانی می‌کردند. با این حال، آن حمایت برای مقابله با ماشین

جنگی سهمگین شوروی، ابداً کافی نبود.

در دوره‌ی پس از شوروی، جنبش باسماچی، داستان تکاپوهای رهبران مردمی ترکستان بود، که می‌خواستند مشروعیتی برای جایگاهشان پیدا نمایند. این جنبش به عنوان آزادی‌خواهی ملی توصیف شد. اگر موضوع سوءاستفاده کردن از تاریخ، به دست رهبری آسیای میانه، را به کناری بنهیم، جنبش باسماچی، در میان بومیان، محبوبیت داشت و گفته می‌شد که آن جنبش روایتی مدرن از حماسه‌ی «گوراوغلی» در دشت‌های آسیای میانه است. (پایان مقاله)

نکات نه‌گانه در باب جنبش باسماچی

موارد نه‌گانه‌ای که در ادامه خواهد آمد، در متن مقاله‌ی بالا نبود، لذا به قصد روشن شدن برخی مسائل، از مآخذ مختلف دیگر گردآوری، ترجمه و به مقاله پیش‌رو افزوده شد.

۱- بردی‌نظر خدای‌نظروف (شاعر معاصر بنام ترکمنستان) در شعری که به فارسی ترجمه می‌نمایم، می‌گوید:

«باسماچی‌ها شما که هستید؟

چرا بر شما این نام را که بوی خون از آن به مشام می‌رسد، نهاده‌اند؟



آیا خصم مردمی هستید که، شما را به دنیا آورده‌اند؟

یا فرزندان وفادار و راستین ایشانید؟

شما که هستید؟

چرا و برای چه، سوار اسبانان شدید؟

۲- دستور تزار برای گرفتن سرباز از مسلمانان ترکستان در ۲۵ ژوئن ۱۹۱۶ صادر شد. اولین

واکنش به آن دستور در ۱۱ ژوئیه همان سال، یعنی دقیقاً ۱۷ روز بعد در تاشکند، پدید آمد. پلیس تزاری بر روی معترضان آتش گشود و تعدادی از معترضان را زندانی کرد. مهاجرینی که سی - چهل سال قبل و پس از پیروزی تزارها، به تاشکند آورده شده بودند، به غارت شهر بخارا پرداختند. اعتراضات و تظاهرات علیه حاکمیت تزاری به «مارغیلان»، «اندیجان» و «خوقند» کشیده شد. در اواسط اوگوست، دامنه‌ی آن به سرتاسر آسیای میانه رسید.

۳- علماء و متدینین «جدیدی‌ها» را به عنوان خدانشناس‌ها و خائنین، متهم می‌کردند و حتی برخی از جدیدی‌ها را به قتل هم رسانده بودند. همان‌طور که «ناربتابکوف» گفته بود: جدیدی‌ها با دو دشمن، روبه‌رو بوده‌اند: بلشویک‌ها و اهل شریعت. البته پیروزی با آن دو نیرویی بود، که با هم متحد می‌شدند. براساس این ضرورت منطقی، جدیدی‌ها برای اتحاد با بلشویک‌ها وارد شدند و آن چیزی بود که به نفع کمونیست‌ها تمام شد.

۴- در سپتامبر ۱۹۲۰ قورولتای باکو گشایش یافت. ناربتابکوف، یکی از رهبران جدیدی‌ها، گفت: مردم ترکستان در دو جبهه مبارزه می‌کنند؛ از یک طرف با ملایانی جبهه‌سیاه در صفوف

خودشان درگیرند و از طرف دیگر با طرفداران اروپائیان محلی، که گرفتار ملیت‌گرایی محدود و بسته‌ای هستند، نه رفیق زینوویف، نه رفیق تروتسکی و نه لنین، از اوضاع ترکستان، اطلاعی ندارند. ما آزادی و برادری را، نه در روی کاغذ، بلکه در معنای واقعی آن می‌خواهیم. این سخنان جدیدی‌ها را در باکو، لنین به عنوان آشوب‌گری ارزیابی کرد و خیلی زود، با استفاده از قدرت، حاکمیت حزب کمونسیت ترک را در تاشکند، کلاً و کاملاً تغییر داد.

۵- شعارهای باسماچیان در اولین برخورد با ارتش سرخ، که در گربابا در سال ۱۹۱۸ پیش آمد: ترکستان از آن ترکستانی‌هاست. مرگ بر چپاؤلگران.

۶- نیروهای «خان جنید» در دهم ژانویه ۱۹۲۴ به استعداد ۶ تا ۷۰۰۰ نفر، شهر خیوه را به محاصره درآورد. خان جنید بلافاصله وارد جنگ نشد. او ارسال اعلامیه به مردم و کدخدایان خیوه و خطاب قرار دادن مستقیم ایشان را معقول دانست. مضمون اعلامیه: خدایا، ما را و اهالی خیوه را در پناه خود محافظت بنما، ما را از تزلزل، پراکندگی و نابودی نجات بده.

من به شما ۹۶ تن ریش‌سفیدان خیوه و همه‌ی کدخدایان، به جوانان شجاع و غیرتمند و به همه‌ی برادرانمان، از کوچک و بزرگ خطاب می‌کنم.

من «قربان‌مراد سردار» پس از این که لقب «جنیدخان» را به‌دست آوردم، مزاحمتی برای هیچ مسلمانی ایجاد نکرده‌ام. به هیچ فردی ظلم و ستم روا نداشته‌ام.

من آگاهم که هزاران مسلمان از دست بلشویک‌ها، نالان هستند، یعنی آن‌ها از ترس بلشویک‌ها، از ادای نمازهای پنج‌گانه‌ی مقدس به درگاه خداوند، ناتوانند. می‌دانم که از اجرای آداب و رسومی که از نیاکانشان، تا امروز تداوم یافته، عاجزند.

من از این سخن حضرت محمد(ص) که فرموده‌اند: بهتر است هر چیزی به روال طبیعی‌اش باشد، متابعت و پیروی، می‌کنم. هرکسی که از اعمالش دست بردارد، ابداً کاری با ایشان ندارم. نمی‌گذارم کسی هم با ایشان کاری داشته باشد. هرکسی که از دین متابعت کند، برای خدا، آداب و رسوم مردم را اجراء نماید، خداوند متعال، در آخرت از گناه وی درمی‌گذرد. من دست‌درازی به جان و مال این چنین افرادی را قدغن اعلام می‌کنم.

بدین سبب است که ما چندین سال است که به حفظ و نگهداری دین حضرت محمد(ص) مشغولیم. طایفه و ایل خود را رها کرده، در بیابان‌های قراقوم، سرگردانیم. ما بلشویک‌ها را دشمن خود می‌شماریم. اگر هم کسی به خاطر اجبار، یعنی از طریق زور، مجبور شده در مقابل مردم بگوید «من بلشویکم» و اگر قلباً مسلمان مانده باشد، ما بر سر این گونه افراد، قرآن کریم را قرار می‌دهیم (سوگندشان می‌دهیم) ما از گناه و خطای ایشان درمی‌گذریم. اگر کسی بخواهد مسلمانان را تحریک کند، علیه دین و علیه شخص ما، وعظ و نصیحت کند، البته ما از آن‌ها حمایت نخواهیم کرد.

با یادآوری این مطالب، هدف ما بیدار کردن قلب مسلمان شماس. به اتحاد مسلمانان

پیوندید. امیدواریم که کیان دین حضرت محمد(ص) و منافع آن را حفظ نمائید. هدف من از این اعلامیه، دعوت شماسست به این که، یک بار خود فکر کنید. می‌خواهم تا علیه دشمن، متحداً مبارزه کنیم.

۷- چه در انقلاب بورژوازی روس در فوریه و چه در انقلاب اکتبر بلشویکی، ماهیت «زندان ملیت‌های» تزاران تغییری نیافت. فقط انقلاب بلشویکی، این ماهیت را کمی روشن‌تر نمود. بلافاصله پس از انقلاب فوریه در سنت‌پترزبورگ، در گردهمایی که نمایندگان عمومی ترکستان در کاخ استانداری تاشکند تشکیل دادند، معلمی روس این سخنان جالب توجه را بر زبان راند:

«انقلاب را انقلابیون روس، کارگران روس و سربازان روس به‌راه انداختند. بدین سبب حاکمیت و اداره‌ی ترکستان، از آن روس‌هاست. بومیان باید بدانچه ما بدیشان می‌دهیم، راضی و قانع باشند.

۸- پس از کشته شدن انورپاشا در «بالچیوان»، شاعری به نام «چولبان» مرثیه‌مانندی این‌گونه سروده بود:

ای «بالچیوان» که سوگلی تاریخ را، با خون سرخ خویش، سیاه نمودی و پژمراندی،
آخرین امیدمان را، به خون آلودی،

آه چه زمانه‌ی نامیمونی است،

خروشت، دنیا را فرا بگیرد و نابودش سازد،

شیاطین (بلشویک‌ها) را بر اقبال سیاهم خندان‌دی.

۹- درس‌های قیام در سال ۱۹۱۶

الف- قیام، یک ترادژی کامل و خاطره‌ی دوطرفه برای همه‌ی مردمی بود که تحت تأثیر آن بوده‌اند؛ قرقیزها، قزاق‌ها، ترکمن‌ها، روس‌ها، اوکراینی‌ها، تاتارها و دیگران.

ب- هنوز مدارک و اسناد فراوانی از آن واقعه در اختیار پژوهشگران، قرار نگرفته است.

ج- سلطه‌ی روسیه (و شوروی البته) جنبه‌های مفید و مثبتی هم برای مردم داشته است. ازجمله جنگ‌های قبیله‌ای به پایان رسید، برده‌داری و برده‌فروشی منسوخ شد، دریافت مالیات نظم و ترتیب پیدا نمود، آموزش و تحصیل تعمیم یافت، روش‌های تولید، مدرن شد، سیاست کوچ روس‌ها، شکل گرفت. البته در عمل اشتباهات و قصوری نیز صورت پذیرفته است.

فهرست منابع

1) Allwarth, E. (1994) Central Asia: 130 years of Russian Dominance, Duke Univ. press, London

2) Bademci, Ali (1975) Türkistan Milli Hareketi 1934-1917, Kutluğ Yayınları, Istanbul

- 3) Broxup, Marie (1984) 'Basmachis', Central Asian Survey, 81-57 :(1)2, translated by Yuluğ Tekin, K.
- 4) Fraser, Glanda (1988) 'Enver Pasha's Bid for Turkestan', Canadian Journal of History, 211-197 :22
- 5) Hayit, Baymirza (1997) Basmacılar: Türkistan Milli Mücadele Tarihi, Diyanet Vakfı Yayınları, Istanbul
- 6) Khalid, Adeeb (1999) The Politics of Muslim Cultural Reforms: Jadisim in Center Asia, University of California Pres, and Los Angeles
- 7) Manz, Beatrice (1994) Central Asia in Historical Perspective, West view Press, Oxford
- 8) Nourzhanov, Kiril (2010) 'Basmachi : Rebels without Accord', The Spektator, 21 -8:18
- 9) Paksoy, H.B. (1995) 'Basmachi Movement from within: Account of Zeki Velidi Togan', Nationalities Paper, 399-373 :(2)23
- 10) Penati, Beatrice (2007) 'The reconquest of East Bukhara: the struggle against the Basmachi as a prelude to Sovietization', Central Asian Survey, 538-521:(4)26
- 11) Rashid, Ahmad (2002) The Rise of Militant Islam in Central Asia, Yale Universty press, New Haven
- 12) Ritter, William (1990) 'Fuzail Maksum and the Occupation of Garm, Spring 1929', Journal of Contemporary History, 580-547:(4)25
- 13) Rywkin, Michael (1990) Moscow's Muslim Challenge, New York, M.A Sharp
- 14) Sengupta, Anita (2000) 'Imperatives of National Territorial Delimitation and the Fate of Bukhara 1924-1917', Central Asian Survey, 418-397:(4/3)19
- 15) Yılmaz, Şuhnaz (1999)'An Ottoman Warrior Abroad: Enver Pasha as an expatriate', Middle Eastern Studies, 69-40 :(4)35